

درباره داستان کوتاه

از: مارسل آرلان

گویا «داستان‌های کوتاه» کمتر مورد توجه مردم است. ناشران که اشخاص باتجربه‌ای هستند این نکته را اعتراف می‌کنند. باشد! اما باید دید گناه کیست؟

بی شک گناه خواننده و گناه ضعف او است که تصور می‌کند «داستان» چیزی بجز رومان است و نوشتن ده داستان کوتاه از نوشتن یک رومان ساده‌تر است، گناه تبلی اوست؛ زیرا هر داستانی ذهن او را در جهت تازه‌ای بکار می‌اندازد و آن خواب آلودگی مستی آمیز را که خواندن رومان طولانی برایش فراهم می‌کند، برهم می‌زند.

و نیز گناه ناشر است که درباره ذوق و سلیقه خویش مبالغه می‌کند و از اینکه در میان صد جلد رومان یک جلد «مجموعه داستان» نیز منتشر کرده است اظهار شرمندگی می‌کند.

و گناه روزنامه‌ها است که «داستان‌های کوتاه» را برای خود بصورت مطالب پی‌درپی در آورده‌اند.

و بالاخره بیشتر از دیگران، گناه خود نویسنده‌ها است که «داستان کوتاه» برایشان نوشته‌ای سرسری، وسیله کسب روزی و بهترین حاصلی است که می‌توان از اوقات بیکاری برداشت.

امانگران نباشیم: شکفت آورترین گلها در میان ویرانه می‌روید. و اگر بهترین کتاب‌های را که درسی سال اخیر انتشار یافته است در نظر بیاریم باید گفت که چند جلد از کمیاب‌ترین و ماندنی‌ترین آنها «مجموعه‌های داستان» است. آیا از داستان‌های ژوهانفندو باید نام برد؟ بگمان من در میان آثار پل موران بهترین آنها داستان‌های کوتاه او است. عظمت رومان‌های بزرگ نویسنده‌گانی ژرژ دو هامل و حتی ژول رومن نمی‌تواند ارزش داستان‌های کوتاهی از قبیل «مردان فراموش شده»، «روح مخفی»، «چشمان هجده سالگی» و «شراب سفید» را که همین نویسندگان نوشته‌اند از خاطر ببرد. یاد در میان آثار آندره ژید، برتری رومان‌های بزرگی مانند «زیرزمین‌های واتیکان» یا «سکه سازان» از لطف و زیبایی نوول‌هایی مانند «ایزابل»، «سفونی پاستورال» و «مکتب زنان» بگامد. «لویاتان» قادر به شکست دادن داستان «خواب دیگر» نیست. نوول‌های ژان پروو و آندره سانشون باندازه رومان‌هایشان لذت بخش است. و من در میان آثار ژان پل سارتر بدون

تردید، داستانهای «دیوار» یا «اطاق» را بر رومان «تہوع» ترجیح می‌دهم. و وقتی سخن از «قصه» در میان باشد (که بی شک ساختمان غیر واقعی، و تخیلی و اخلاقی آن با نوول فرق دارد.) در میان همه آثار که سوپرویل با مارسل امه به نثر نوشته اند هیچکدام به شیرینی قصه‌های آنها نیست.



«داستان کوتاه» یا «نوول» یکی از خالص‌ترین و جالب‌ترین انواع آثار ادبی است. من از آن با عشق و علاقه حرف می‌زنم و با تعجب از خود می‌پرسم که چطور ممکن است کسی آنرا دوست نداشته باشد. زیرا نوول «پر توقع و کم گذشت» است و کمتر ممکن است ضعف و نقص را بخود بپذیرد. «نوول» یا عالی است یا هیچ خوب نیست.

در خلال ادراک یک رومان سیصد یا هزار صفحه‌ای ممکن است روده‌درازی‌ها، نقاط ضعیف و قسمتهای ابلهانه‌ای وجود داشته باشد. و حتی برخی از رومانها هستند که همان ضعف‌هایشان ما را پایند می‌سازد. اما تنها یک نکته دور از حقیقت یا یک اشتباه کافیست که «نوول» را ضایع کند و همین قالب نویسنده‌گی که پیوسته در معرض تهدید خراب شدن است دارای لحنی یکنواخت است که ممکن است در یک رومان خسته کننده باشد و نوشتن آن دقت زیاد و تسلط کافی می‌خواهد. در عین حال به تأثرات بدوی انسان بسیار نزدیک است و نویسنده در «نوول»‌های خویش بیشتر از هر اثر دیگری به پیرو طبع خویش است. هر حادثه، هر شخص داستانی و هر تأثر و هیجانی که در این چهارچوبه کوچک گردآوری شده است، قوت و طنینی بدست می‌آورد. البته مزایای رانیز در این قالب ازدست می‌دهد که ما از آن غافل نیستیم اما موضوع بحث ما این نیست. داستان کوتاه حتی در جزئیات مرکب از عباراتی ساده و خالص است و خاصیت صریح و ارادی لفظ در آن جلوه می‌کند.

هنر نوول نویسی، هنری است تابع قواعد صریح و معین که بهمین سبب هم مقید و هم طبیعی است. هیچ چیزی سردتر و بی ارزشتر از داستانی که نوشتن آن آسان جلوه می‌کند نیست. «نوول» با آزادی ساده‌ای ما را مفتون می‌سازد.

در نوول روانی با نظم و قاعده درهم می‌آمیزد و چنان مخلوط می‌شود که بصورت لطف و زیبایی محض درمی‌آید.



وانگهی نوول خصیصه‌ای برای خود دارد (که با خصیصه رومان جدا

است و تا اندازه ای مخالف آنست)؛ یعنی امکانات زیادی برای نویسنده بوجود می آورد و قیافه های گوناگونی می تواند داشته باشد. برای توجه باین موضوع کافیست عده ای از شاهکارهای نوول نویسی را در نظر بیاریم: نوول های پوشکین و تورگنیف (من نوولهای این دو نویسنده را در یک ردیف می گذارم) نوولهای چخوف و کاترین منسفیلد نوولهای سروانتس و کلايست، و از فرانسویان نوولهای ماری فرانس و مریه، مارگریت دو ناوار و «گازولت» و موپاسان، ژروال، وینی و موسه...

معمولا نوول با بیان يك نکته یا واقعه محدود می شود. قالب عادی نوولها چنین است. اما در عين حال ضمن نقل يك ماجرا، با وجود کوتاهی و ایجازی که دارد، چنان حرارت و هیجانی می تواند پیدا کند که ارزش بی مانندی بدست بیاورد. اما باید دید که وجود حادثه و ماجری برای نوول ضروری است؟ برعکس، موفقیت نوول در اینست که چنین بنظر برسد که از هیچ حادثه ای ساخته نشده است بجز يك لحظه، يك حرکت، يك پرتو که نویسنده آنرا از امور دیگر جدا و مشخص کرده و برخوردار شده فاش می کند و آنرا از حس و هیجان می آکند. البته تا اینجاست سخن از نوولها می آید که بخودی خود مشخص و کامل است. اما نوولهای دیگری هست که مرکب از اجزای مختلفی است که وجه ارتباط آنها با یکدیگر گاه يك شخص داستانی و گاه وحدت موضوع و گاه وحدت زمینه مکانی است. گاهی همان تنوع اجزاء موجب می شود که مکمل یکدیگر واقع شوند و در نتیجه مانند نقش چهره ایست که از خطوط مختلف ترکیب شده است.

در میان همه این تمایلات بهتر است سلسله مراتبی قائل شویم. من بدلیل تقریباً متضاد، نوولهای پوشکین و تورگنیف را بیک اندازه دوست می دارم. با اینهمه، وقتی نوولی قابل توجه است که حادثه و اشخاص و محیط آن چنان رابطه نزدیکی باهم دارند که هر کدام آنها دنباله و توضیحی برای عوامل دیگر شمرده می شود ارزش هر نوولی بسته به وحدت فشرده ای است که در آن وجود دارد.

نوول قیافه ای مخصوص بخود دارد که نه قیافه نویسنده آنست و نه قیافه اشخاص آن و با وجود این آنها را نشان می دهد و بیان می کند و خیلی بهتر از «اعتراف» یا «توصیف دقیق» از عهده بر می آید.

نوول می تواند تا آنجا پیش برود که صراحت و آهنگ اساطیر را پیدا کند. آیا تصور نمی کنید که چنین نوولی یکی از بهترین قالبهای ممکن را در نوع خود داشته باشد و بیشتر از هر قالب دیگری برای بیان هدف و غرض خود مناسب باشد؟

ترجمه رضا مید حسینی